تنقیح ایراد شیخ طوسی بر ابن بکیر ذیل روایت طلاق السنه

استاد: قضیه عبدالله بن بکیر را اشاره کردید. شیخ عباراتی دارند که وقتی گیر افتاد به زراره نسبت داد تا قبول کنند. اولاً این عباراتی که مرحوم شیخ در تهذیب و استبصار دارند، از آن چیزهایی است که برای شیخ الطائفه شده است. دیگر نمی‌توان کاریش کرد. و الّا مسالک شهید ثانی را ببینید. فیض در وافی و سائری را ببینید؛ هر کسی به اینجا رسیده از شیخ الطائفه تعجب کرده، نه از ابن بکیر. چطور نسبت ابن بکیری که توثیقش می‌کنند، می‌گویند چون گیر افتاد به زراره و روایت نسبت می‌دهد؟! همین مطلبی که می‌گویید شیخ در مورد او فرمودند، فضای کار او را ببینید. می‌خواهیم ببینیم طلاق السنه در سومین دوره اش محلل می‌خواهد یا نه؟ مشهور می‌گویند که می‌خواهد. طلاق العده که معلوم است. یعنی وقتی طلاق السنه سه بار صورت گرفت، محلل می‌خواهد یا نه؟ مشهور می‌گویند می‌خواهد. فقط تفاوتش این است که در طلاق العده در نُه‌مین مورد حرمت ابدی می‌آورد، در طلاق السنه در نُه‌مین هم حرمت ابدی نمی‌آورد. مرحوم شیخ در چنین فضایی، روایاتی که می‌گوید در سومین طلاق السنه محلل نمی‌خواهد را تاویل و توجیه می‌کنند. در یکی از آن‌ها چون صریح است، گیر می‌افتند. بعد خودشان هم می‌گویند تنها این روایت است که تصریح کرده است. چه کارش کنیم؟ لذا سراغ بیچاره عبدالله بن بکیر می‌روند و می‌گویند دروغ نسبت داده است. چرا؟ چون فتوایش این بوده و گیر کرده، به زراره عن ابی جعفر علیه السلام نسبت داده است. این دیگر از مثل شیخ شده است! شما عبارت شهید در مسالک را ببینید؛ می‌گویند عجیب است، شما چطور در اینجا اینطور می‌فرمایید؟! آن روایت هم موثّق است.

من دو-سه کلمه عرض می‌کنم تا مراجعه کنید و ببینید اینجا چه شده است. همین مضمونی که شیخ در اینجا می‌گوید او به زراره نسبت داده، شیخ از محمد بن علی بن محبوب نقل می‌کنند؛ «اما ما رواه محمد بن علی بن محبوب عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن عبدالله بن بکیر عن زراره عن ابی جعفر علیه‌السلام». اینکه ایشان می‌گویند دروغ نسبت داده این است. اصل کار حسن بن محبوب است که به او می‌رسد. همین سند با همین خصوصیت در کافی با سه طریق آمده است. محتوا همین است، فقط کلمه آخرش که می‌گوید «فان فعل هذه بها مأة مرة» در نقل محمد بن علی بن محبوب که شیخ در تهذیب آورده هست. ذیل عبارت در نقل مرحوم کلینی نیست. این را علماء فرموده‌اند. در نرم‌افزار فقه ببینید. می‌خواهم یک نکته به فرمایش ایشان اضافه کنم. فرموده‌اند مرحوم کلینی همین را آورده است؛ سند همین است؛ همین ابن بکیر است؛ همین حسن بن محبوب است، اما چرا همان دنباله را ندارد؟! آن دنباله اش که شیخ به آن تند می‌شوند در کافی نیست. سند هم سه طریق دارد. فقط در محمد بن علی بن محبوب عن احمد بن محمد بن عیسی عن حسن بن محبوب، این ذیل هم آمده است. خب علماء احتمال داده‌اند که این ذیل در این نقل، برای ابن بکیر است. یعنی همانطوری که در نقل کافی است روایت بوده است؛ ابن بکیر هم در جای دیگر همان را نقل کرده، اما در یک نقلش نظر خودش را به‌عنوان تفصیل ذکر کرده است. اگر ایراد باشد در روایات سوم الشک زیاد بود که شیخ گفته بودند «یعنی بنیة الشعبان». خب وقتی خود

شیخ اینطور میآورند که ام مردد میشویم که از رواست است یا از خود شیخ است، آن جا هم ابن بکیر عبارت را آورده است؛ همانی است که در کافی است و سندش هم از همین حسن بن محبوب است که ابن بکیر از زراره نقل میکند. فقط آخر کار «فان...» را اضافه کرده که تفریع خود ابن بکیر است. این از خودش است. چرا بگوییم به دروغ به زراره نسبت داده است؟!

حال مطلبی که من عرض میکنم؛ آنها فرمودهاند برای خود ابن بکیر است. اتفاقا احتمال دارد این توضیح، از پنج نفر دیگر غیر از ابن بکیر باشد. چرا؟ چون آن چه که در کافی آمده، حسن بن محبوب در طریقش هست. مرحوم کلینی به سه طریق به حسن بن محبوب میرسانند و این در آن نیست. محمد بن علی بن محبوب که اول سند است، مرحوم شیخ در مشیخه میگویند «کلما رویته عن محمد بن علی بن محبوب» از حسین بن عبید الله عن احمد بن محمد بن یحیی العطار عن حسن بن محبوب نقل میکنم. این را در مشیخه میفرمایند. بنابراین در این نقل تهذیب کسانی که میتوانند این توضیح را داده باشند، غیر از این احتمال که خود ابن بکیر اضافه کرده باشد -که این توضیح او در کافی نیست- میتواند از حسین بن عبید الله باشد، میتواند از احمد بن محمد بن یحیی العطار باشد. شاهد اینکه میتواند او باشد، این است که یکی از طرق کافی که مرحوم کلینی نقل کردهاند، از محمد بن یحیی العطار است. یعنی پدرِ همین احمد است. پدرِ همین احمد، همین را نقل کرده ولی این ذیل را نیاورده است. «فان فعل هذا بها مأة مرة» را نیاورده است. ممکن است پدرش این اضافه را در نقل کافی نیاورده باشد ولی در نقل دیگر هم پدر آورده و هم پسر آورده، احمد بن محمد بن عیسی اشعری آورده، همه اینها محتمل است. ولی در کلمات علماء احتمال داده بودند که عبدالله بن بکیر این را اضافه کرده باشد. ولی با قرینه کافی و سه طریق این احتمالات دیگر هم هست. خود محمد بن یحیی در طریق تهذیب هم هست. در کافی همین محمد بن یحیی نیاورده.

بنابراین نتیجه این شد که اصلاً ابن بکیر نسبت نداده است. شما در کافی ببینید. در کافی صادقانه اول میگوید از کجا میگویی؟ میگوید از رافعه. میگوید رافعه که اضافه دارد. میگوید «لم اسمع». تصریح میکند که «لم اسمع». یعنی روایت نشنیده ام. بعد میگوید «رأی من رزق الله». ابن بکیری که تصریح میکند «لم اسمع»، و در روایت کافی هم این قسمت نیامده، شیخ نسبت به یک نقل میگویند أعظم از او حاصل شده و دروغ به امام نسبت داده است. وقتی گیر افتاده دروغ گفته است. کجا گیر افتاده؟! آن جا که گفت «لم اسمع»، نگفت که زراره گفته.

شاگرد: ذهنیتی که جناب شیخ دارند مثل ذهنیت شما نیست. ولو در این فرمایششان اشتباه کردهاند.

استاد: اتفاقا برعکس است. من عرض کردم شیخ در فضای بحث فقهی داغ میخواهند مشهور را بماسانند. روایات دیگر به نفع نظر بن بکیر است، آنها را تاویل میکنند. حضرت میگویند ابدا نیاز ندارد. میگویند این «ابدا» یعنی وقتی یک زوج دیگری آمده است. یعنی آن نُه‌مین. این یعنی ها را خود مرحوم شیخ اضافه کردهاند. اینجا که میرسند میگویند تصریح کرده است. وقتی تصریح اینجا با ظهور آنها یکی بود، شما آنها را تاویل کردید، خب معلوم است که بخاطر اینکه در فضای فقه میخواهند یک چیزی را [ترجیح دهند] به ابن بکیر گیر میدهند. آیا این ذهنیت ایشان را می رساند؟! ابدا. ذهنیت اینجا در الفهرست فهمیده میشود که میگویند عبد الله بن بکیر ثقه است.

شاگرد: اگر کسی چیزی مثل قیاس این قدر در ذهنش مستهجن باشد حتی بعنوان احتمال هم مطرح نمیکند. مقصودم این است که اشکال اصلی شما این است منظور از «خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا» فتاوا است. من هم عرض کردم متعارف این رأی ای که الآن هست، آن زمان نیست. اگر متعارف بود، اصلاً علماء سراغ این رأی دادن نمی رفتند. یعنی مثل پدر شیخ صدوق سراغ این نمی رفتند

که فتوا بدهند. شما اصول متلقات را قبول دارید که آقایان می گویند اینها فتوا نیست بلکه همان روایات است که اینطور آمده؟

استاد: اصل روائی غیر از کتب است. در اصل که فتوا نمی دادند. اصطلاحات جا گرفته بوده است. صاحب وسائل در مورد اصول فرمودند: اینکه اصول اربع مأة معروف شده اشتباه است؛ اصول اربع مأة فقط برای اصحاب امام صادق علیه‌السلام است. والا شش هزار و خرده ای اصل روایی داریم. اصل یعنی فتوا در آنها نیست. یعنی هر چه روایت بوده پاداه کرده و اصل شده است. یعنی آن چه که اولین دفعه حدیث از فضای مشافهه و تحدیث نوشته شده، شده اصل. کتب چیست؟ کتب این است که برای مردم می‌نوشتند. به خانه‌ها می رفته. یک روایت و یک فرع ٌمّ و سؤال و جواب نبوده است. شما فقه الرضا را نگاه کنید، یک توضیح المسائل است.

شاگرد: شیخ اسامی کتابها را نام می‌برند. می‌گویند مثلاً النهایة هی کالروایة، مثل کتاب پدر شیخ صدوق، بعض از کتب شیخ مفید. مثلاً ًمبسوط شیخ با نهایه اشان فرق دارد. روایت نمی آوردند ولی فتاوایشان متن روایت بوده است. اینطور نبوده که از خودشان چیزی بدهند.

استاد: فتوا می‌دادند. قدیمین را ببینید. چرا می‌گویید کتاب قدیمین با صدوق فرق دارد؟ چرا می‌گویید قدیمین، مجتهدین قدیمین هستند؟! چرا صدوق را نمی‌گویید؟! به این خاطر که قدیمین حدیث را می‌آوردند ولی وقتی ابن جنید کتاب می‌نوشت؛ تهذیب الفقه و کذا و کذا، فتوا می‌آورد و همه آنها حدیث نبود. لذا می‌گویند قدیمین رئیس المجتهدین هستند. این کار را می‌کردند. اما ریخت کار عده‌ای تحدیث بود. بله، اگر فقه الرضا برای علی بن بابویه باشد، باز مثل پسر نیستند. خود فقیه هم فی الجمله همینطور است. ولی در فقه الرضا خیلی نمود دارد. این عرض من را جواب نمی‌دهید. وقتی به فقه الرضا نگاه می‌کنید هیچ ناظری در آن نیست، مگر اینکه جایی که خودش می‌گوید با جایی که روایت می‌کند، ممتاز است. این یکی از آنها است. این کاندید مهمی برای التکلیف شلمغانی یا الشرائع پدر صدوق. این چیز کمی نیست. بله، عده‌ای از محدثینی که در اجتهاد دون بعض هستند؛ صدوق از نظر اجتهاد در رده مفید نیستند. در رده ابن جنید و ابن‌عقیل نیستند، همه هم می‌دانند.

شاگرد: شیخ صدوق که مقنع را دارند.

استاد: دارند، لذا رنگ آن رنگ روائی است. همین را می‌گویم. رنگ آن با تهذیب متفاوت است. علامه حلی را نگاه کنید. وقتی وصف ابن جنید می‌کنند می گویند: بعد از اینکه قضیه قیاس پیش آمد، «ترکت الطائفة استنساخ کتبه». این عبارت شیخ الطائفه است. یک کتابش نزد علامه بوده است شاید خلاصة الفقه ای تهذیب الفقه است. علامه می‌گوید وقتی من این کتاب را خواندم «لقد بلغ الرجل فی الفقه غایته». مثل علامه ای که خودشان فقیه بزرگی هستند، به ابن جنیدی که بر صدوق متقدم هستند اینطور می‌گویند. یعنی به تمام معنا ایشان او را مجتهد و مفتی می‌دانند. اما این عبارت را برای صدوق نمی‌گویند. می‌گویند ایشان محدث است. کما اینکه شیخ مفید چند بار تصریح دارد که جناب شیخ صدوق از اصحاب محدثین ما هستند. یعنی برخورد شیخ مفید با شیخ صدوق به‌عنوان محدث است. خب این جور بزرگان اگر یک رساله می‌نوشتند دستشان می‌لرزید، کما اینکه مرحوم شیخ هم اگر به تبع آنها در آن فضا می‌رفتند همین بود. اما کسانی که مثل آنها قبل و بعدشان بودند، اینطور نبودند. تأکید من این است: از تعبیری «ذورا م رأوو»، معلوم می‌شود که دستها لرزان نبود. رأی بود ولی قبل از انحراف آنها حرفی نبود. فضا آرام بود. نه اینکه اصلاً ًخبر ندادشتند و این مخلوط شده بود. با اینکه در حال استقامتشان بود، رأی های آنها با روایات اهل البیت مخلوط شده بود؛ دس کرده بودند! اصلاً ًاحتمال اینها نیست. یعنی «رأوو» و «رووا» بود، عمل هم می‌کردند، حجت هم می‌دانستند، هیچ مشکلی هم ندادشتند. وقتی انحراف پیش آمد یک دستور ساده دادند. فتوای آن بزرگانی به‌عنوان مرجعیت بودند و حجت داشتند، حال دیگر «ذورا م رأوو».

بازبینی #3
ایجاد شده 5 ژانویه 2026 15:53:02 توسط ... .
به روزرسانی شده 5 مارس 2026 15:01:02 توسط ... .